

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۲ ماه می ۲۰۱۶

تنظیم و ویرایش: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۲۵

قصائد

-۲۱-

در مدح ملا احمد آخوندزاده

صد شکر، که از دولت بیدار فضیلت
در کشور فضل ارنه کنون فصل بهار است
ور مانده بر روی زمین، مشتری چرخ
امروز ز الطاف الهی فضلا را
تحویل نموده ست همانا به سعادت
یعنی، که سر حلقه ارباب هنر گشت
صدر علما، فخر زمان، قطب زمانه
شمس فضلا خان فلک مرتبه، احمد
در تهنیتش زهره بر ایوان فلک دوش

بگذشته ز ایوان فلک، کار فضیلت
از چیست؟ که خندان شده گلزار فضیلت
از چیست؟ همه گرمی بازار فضیلت
تشریف بزرگی ست سزاوار فضیلت
در برج شرف، اختر سیار فضیلت
از روی شرف زینت دستار فضیلت
تاج عرفا، عارف^۱ اسرار فضیلت
کز وی به جهان تافته، انوار فضیلت
می خواند بدین زمزمه اشعار فضیلت

^۱ "عارف": اسم فاعل از مصدر "عرف"، کلمه عربی و لغتاً در معنای "شناسنده"، "شناسا" و "صاحب دانش" است

بر صدر جهان بستن دستار فضیلت
در معرکهٔ علم، سپهدار فضیلت
رویش چو قمر، مظهر انوار فضیلت
بحری ست پر از گوهر شهوار فضیلت
یکسر همه سنجیده، به معیار فضیلت
وز نطق و بیان ابر گهربار فضیلت
زو مشتری چرخ خریدار فضیلت
گردد دو لبش بسته به مسمار فضیلت
مشکل که فلاطون کند اظهار فضیلت
در پای ارسطو شکند، خار فضیلت
یزدان به همه حال بود، یار فضیلت
وی علم تو گلگونهٔ رخسار فضیلت
وز روی تو پیدا، همه آثار فضیلت
نوک قلمت، مرکز پرکار فضیلت
الفاظ روانبخش تو، انصار فضیلت
بنوشته دبیر فلک اقرار فضیلت
رأی تو شناسد به نمودار فضیلت
مخمور شد، از بادهٔ سرشار فضیلت
عشری نکند ثبت، ز اعشار^۴ فضیلت
در عهد تو افزون شده، مقدار فضیلت
اندر چمن مملکت، انهار فضیلت
هردم به نوامی رسد، اخبار فضیلت
باشد سخن از اندک و بسیار فضیلت

فرخنده و خوش باد چو آثار فضیلت
صدری، که بود بهر شکست صف بدعت
رأیش چو خرد مخزن اسرار الهی
در صدر افادت، دل این صدر ملک صدر
اجناس فضائل چه ز عقلی چه ز نقلی
از کلک و بنان لجه^۲ موج معانی
بازار افادت شد ازو، رایح ازان گشت
گر بوعلی از فضل زند پیش خرد دم
آنجا، که کند ناطقه اش حل مشاکل^۳
در وادی حکمت چو دود بر اثر او
از یاری یزدان همه تن دانش و فضل است
ای کلک تو مشاطهٔ انکار معانی
از رأی تو روشن، همه اطراف زمانه
خاک قدمت سرمهٔ ابصار افاضل
در مبحث دانش، به میان حق و باطل
بر محضر علمت به حضور همه انجم
هر مشکل غامض، که بود طالع مجهول
در بزم افادات تو، هرکس که درآمد
در دفتر فضیلت شود از سیر محاسب
قدر تو فزون باد، که در عرصهٔ دوران
از بحر کمال تو روان گشته به هر سوی
از مدرس^۵ تعلیم تو در مشرق و مغرب
چندان، که میان علما در صفت علم

قدر تو و عمر تو فزون باد به گیتی

از حیژ^۶ و مقدار، چو اعمار فضیلت

^۲ "لجه" (به ضم اول و فتح دوم): کلمهٔ عربی و در معنای "بحر"

^۳ "مشاکل": جمع "مشکل"

^۴ "اعشار" (به وزن "اشعار"): جمع "عشر"

^۵ "مدرس": به وزن و معنای "مکتب"

^۶ "حیژ" (به فتح اول و کسر و تشدید دوم): کلمهٔ عربی و در معنای "جای" و "مکان"